

در راهروی دادگاه خانواده

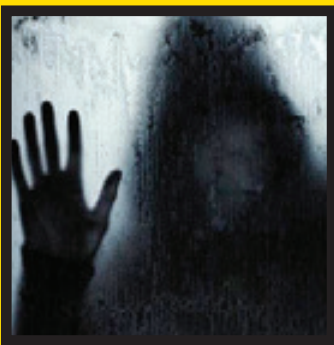
وقتی عشق و عاشقی از سر پیرید
عاقبت بهانه گیری

صدیقی- «چرا چاق هستی، چرا این قدر پروتئین مصرف می کنی، چرا جهیزیه کم آوردی؟» به گفته زن جوان این ها بخشی از گیر دادن های روزانه شوهرش بود و مدام از او ایراد می گرفت تا این که با این دست فرمان زندگی مشترک شان به سمت ایستگاه اختلاف چرخید و زوج جوان در دادگاه خانواده حضور یافتند. زوج جوان که از رخسارشان پیدا بود به شدت با هم اختلاف دارند هر کدام به سویی می روند تا نوبت دادگاه شان شود. زن جوان از این فرصت استفاده و سفره دلش را باز می کند و می گوید: ما که برای یکدیگر می مردیم کارمان به این جا ختم شد وای به حال آن هایی که به زور پای سفره عقد می نشینند.

قبل از ازدواج، من و همسرم عاشق هم بودیم و اصلاً تفاوت ها را با وجود آشکار بودن شان نمی دیدیم. در واقع اصلاً برای ما مان مهم نبودند و فقط فکر و ذهن مان این بود که هر طوری شده به هم برسیم. مرد روپاهایم قبل از ازدواج به من می گفت جهیزیه و تجملات برایش مهم نیست و بودن در کنار من برایش ارجحیت دارد. با این حرف ها خام شدم و پای سفره عقد نشستم و دوران نامزدی مان شروع شد. با وجود این که شوهرم مدام به من می گفت ظاهرم برایش جذاب است اما بعضی از مواقع پا و نیش و کنایه می گفت ظاهرم نامناسب است. البته آن حرف ها را شوخی تلقی می کردم و زیاد توجه نمی کردم. بعد از شروع زندگی مشترک مان تفاوت ها به طور واضح خودشان را نشان دادند. البته این تفاوت ها قبل از ازدواج هم وجود داشتند اما گویا چشم های مان را بسته بودیم. رفته رفته گیر دادن های شوهرم شروع شد؛ یک روز می گفت چرا چاق شده ام و زمانی که به باشگاه می رفتم می گفت چرا این قدر مکمل مصرف می کنم. خلاصه هر روز یک بهانه جور می کرد و مثل پکت به سرم می کوبید. از همه این ها گذشته به جهیزیه ام گیر می داد که چرا کامل نیست و پدر و مادرم با خرید اجناس سطح پایین مرا از سر خودشان باز کرده اند در صورتی که او قبل از ازدواج مدام تکرار می کرد جهیزیه برایش زیاد مهم نیست و دلش نمی خواهد خانواده ام به زحمت بیفتند.

وقتی به او گوشزد می کردم او پاسخ می داد: آن موقع یک چیزی گفتم چون زمان مجردی آدم خام است و خیلی حرف ها می زند و قول ها می دهد. شوهرم کار را به جایی رساند که اختلافات به دو خانواده کشیده شد و بزرگان مدام متلک و کنایه بار هم می کردند. در واقع خانواده شوهرم بیشتر بابت جهیزیه به من و مادرم زخم زبان می زدند. با دخالت خانواده ها اختلافات ما اوج گرفت جایی که هر روز جنگ و دعوا بین ما حکمرانی می کرد. تشنج پشت تشنج و جواب پشت جواب تا این که دیگر حرمتی بین من و شوهرم و حتی خانواده های مان باقی نماند و آتش اختلافات گر گرفت. وقتی دیدم زندگی ما به سمت سراسیمگی می رود با کمک یکی از دوستانم تصمیم گرفتم با همسرم به دادگاه خانواده بیایم تا شاید با کمک مشاوران آن مرکز، راه حلی برای این ماجرا پیدا کنیم و تصمیم درستی برای ادامه یا پایان زندگی مشترک مان بگیریم.

نیش مار خوش خط و خال



و او را مورد آزار و اذیت قرار می دهد. بعد از این اتفاق زن که به شدت آزرده خاطر شده است از ترس آبروریزی مدتی این راز تلخ را در صندوقچه دلش نگه می دارد.

با گذشت چند روز از آن حادثه تلخ عذاب وجدان زن جوان را رها نمی کند تا این که افسردگی او باعث می شود خانواده اش متوجه داستان شوند. با رو شدن ماجرا، زن جوان و پدرش راهی دادگاه می شوند و از دست آن مرد شکایت می کنند. خیلی زود این فرد در دام قانون گرفتار می شود تا به سزای اعمالش برسد. اما آن چه در این ماجرا جلب توجه می کند اعتماد بی جای زن جوان به مرد غریبه است که باعث می شود آبرویش برای همیشه نزد خانواده به ویژه همسرش برود و بابت این کارش تاوان سختی پس بدهد.

در یک بزنکاه غفلت کردم و فریب حرف های به ظاهر قشنگ و زیبای یک مار خوش خط و خال را خوردم و آبرویی برابم نماند. این ها بخشی از صحبت های یک زن جوان است که در تله صاحب کار حيله گرش افتاد و اعتبار و آبرویش نزد خانواده و همسرش رفت.

به گزارش خبرنگار ما، بعد از گذشت مدتی از زندگی مشترک اختلاف بین زن جوان و همسرش بالا می گیرد و سر این ماجرا با هم توافق می کنند که هر کدام با خانواده خودشان زندگی کنند تا تصمیم نهایی را برای پا برجا بودن یا نبودن زندگی مشترک شان بگیرند.

زن جوان روستایی بعد از این اتفاق برای این که سربار خانواده اش نشود روی زمین کشاورزی مردم کار می کند. او بعد از مدتی با صاحب کارش که صاحب چندین قطعه زمین کشاورزی بود آشنا می شود و بعد از آن برای او شروع به کار می کند و از کارگرهای خانم هم روستایی اش کمک می گیرد.

بعد از گذشت مدتی از آشنایی زن جوان با صاحب کارش کم کم رابطه صمیمی بین آن ها شکل می گیرد اما او از عاقبت کار خبر ندارد. صاحب کارش از زن جوان می خواهد به عنوان سرکارگر مسئولیت کارگرهای دیگر را برعهده بگیرد و کارها را سر و سامان دهد.

این ماجرا مدتی ادامه پیدا می کند تا این که صاحب کار که نیت شومی در سر دارد روزی زن جوان را به بهانه ای به لانه شیطانی اش می کشد

قاپ دوربین



تصادف خودروی وانت بار با ۴ خودرو در بجنورد
این حادثه خسارت جانی نداشت

نوجوانی گرفتار در دام آشنایان

برخورد به دیوار سیاه اعتیاد

صدیقی



هنوز وارد دوره جوانی نشده اما کارنامه سیاهی را در پرونده زندگی اش ثبت کرده است. پسری لاغر اندام و بی رمق و اعتیاد چپن و چروک عمیقی در چهره اش ایجاد کرده و دندان هایش سیاه شده است. ۱۱ ساله بود که ترک تحصیل کرد و در دام اعتیاد گرفتار شد. چراغ قرمزهای زیادی را در عمر نه چندان زیادش رد کرد و هر بار با فرمان خاله هایش به دیوار سیاه مواد کوبید و به زمین خورد.

۱۷ پهل از عمرش را سپری و به گفته خودش به اندازه موهای سرش دود راهی ریه هایش و شش هایش را با مواد سیاه کرده است. از ۱۰ سالگی لب به مواد زده و می گوید باعث و بانی آن خانواده و خاله هایش بودند. تکانی به خودش می دهد و می گوید: «پنجم ابتدایی بودم که در مدرسه همکلاسی هایم من را مسخره می کردند. همه اش تقصیر خاله هایم بود چون تابلو شده بودند.

محل سکونت ۴ خاله ام و البته خودمان نزدیک به مدرسه بود.

پسرک دانش آموز به خاطر آلوده بودن محیط زندگی و خانواده اش لب به مواد می زند آن هم در ۱۰ سالگی. به گفته خودش دوستانش او را تشویق می کردند تا برای تحمل متلک های همکلاسی هایش مواد مصرف کند. البته آن ها از بزرگترهای شان این حرف ها را شنیده بودند. تیغ زنی و قاچاق مواد از جمله کارهای زشت خاله هایش بود. پسرک غم زده تعریف می کند: «با این که آن موقع سنی نداشتم اما از کارهای ناشایست خاله هایم خجالت می کشیدم و مدام در عذاب بودم چون هر جا پا می گذاشتم افراد غریبه سراغ خاله هایم را از من می گرفتند و سر این ماجرا اعصاب به هم می ریخت تا این که از تریاک شروع کردم و غرق اعتیاد شدم.»

در این گیر و دار، مادرش به خاطر بزهکاری به زندان می افتد چون به همراه خواهرهایش خانه را پاتوق افراد معتاد و بی قید و بند کرده بودند. بعد از این ماجرا کودک ۱۱ ساله به دلیل تنگناهای مالی و البته بیشتر به خاطر اعتیاد، مدرسه را کنار می گذارد و در

ساختمان ها کارگری می کند. برادربزرگ از ماجرای اعتیاد برادر کوچک خبر نداشت و برای همین تصمیم گرفت او را با خود همراه و با کارهای ساختمانی سرش را گرم کند تا در خرج روزانه اش لگک نزند. مصرف پنهانی مواد خیلی دوام نمی آورد و دستش روزی حین مصرف توسط برادر بزرگش رو می شود.

پسر نوجوان از سوی برادرش طرد و راهی پاتوق ها می شود. بعد از این اتفاق، پسرک راهی کمپ می شود اما بی فایده است چون خانواده اش همه آلوده بودند و خیلی زود ویروس مواد او را دوباره آلوده می کند.

می گوید: «در پاتوق ها با شیشه و کریستال آشنا شدم و همین اتفاق سقوطم را به دره تباهی سرعت بخشید.

۱۴ سالم بود که شروع به مصرف شیشه کردم و یک روز در میان با کار ساختمانی و بیشتر با جمع کردن ضایعات و گدایی هزینه موادم را جور می کردم.

به نوعی آب از سرم گذشته بود برای همین مصرف موادم را علنی کردم». با این که برادرش چشم دیدنش را نداشت اما باز، هم خون بودن او را وادار به واکنش می کند و به خاطر همین ۴ مرتبه او را راهی کمپ کرد اما باز روز از نو و روزی از نو. خاله هایش هیچ فرد پاکی را در اطراف شان تحمل نمی کردند چون دشمن سفیدی و پاکی بودند. خاله های

تنها نمایندگی مجاز فروش و خدمات پس از فروش در خراسان شمالی

غلام

مرکز میل محمد اعلمی



آغاز فروش ویژه
کلیه محصولات برند چری
شرکت مدیران خودرو

کد ۹۲۹۵




تسهیلات بدون بهره

بدون ضامن / تحویل فوری

بجنورد، میدان خرمشهر
بجنورد، نیروگاه، نبش امام خمینی (ره) ۴۶
خدمات پس از فروش، بلوار نیروگاه، امام خمینی (ره) ۴۶

مدیران فروش ۳۲۳۴۵ ۱۷-۱۹
۰۹۱۵ ۷۹۴ ۰۰ ۹۶
۰۹۱۵ ۷۹۴ ۰۰ ۸۶

۳۲ ۳۶ ۰۶ ۱۸ - ۳۲ ۳۶ ۰۰ ۸۶

مجهزترین کلینیک تخصصی تعمیرات



تعمیر انواع خودروهای ایرانی و خارجی



تعمیر انواع موتور و گیربکس های

اتوماتیک در خراسان شمالی

دارای گواهینامه تعمیرات تخصصی

هیوندای- کیا (آسان موتور) از

با ضمانت تعمیر انواع خودروهای جدید سازمان آموزش فنی و حرفه ای کشور



تعمیرات جلوبندی و اکسل عقب

تعمیر و شستشوی انژکتورها و

سرویس جهت تنظیم موتور



مشاور، مجری و ارزیابی تشخیص و کیفیت فنی خودرو

تعمیرات اساسی و کامل موتور با

ضمانت سرویس

آدرس: خیابان امام خمینی _ ما بین چهارراه باسکول و چهارراه استقلال جنب آتش نشانی، نبش خیابان ایمان، داخل گاراژ

مهدی مطرانلوپی : ۰۹۱۵۱۸۷۹۴۵۱